بانوئیکه چهل سال با قرآن حرف میزد

کیانی نژاد، زین الدین

عبد اللّه بن مبارک میگوید برای تشرف بمکه و زیارت قبر پیغمبر(ص) سفر میکردم در بین راه چششم بسیاهی افتاد وقتی نزدیک شدم دیدم پیره‏ زنی است که با چادر و نقاب پشمی خود را کاملا پوشانیده است،پیش رفتم‏ و سلام کردم،گفت«سلام قولا من رب رحیم-سلام گفتنی از پروردگار مهربان»گفتم رحمتحق بر تو در اینجا چه میکنی؟

گفت«من یضلل اللّه فلا هادی له-کسی را که خدا گمراه کرده راهنمائی‏ برای او نیست»

فهمیدم که راه را گم کرده است،گفتم بکجا میخواهی بروی؟گفت: «

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی-

منزه است آن کسی که بنده خود را در شب از مکه به بیت المقدس رسانید.» دانستم که از اعمال حج فارغ گشته و به بیت المقدس میرود گفتم چند شب است‏ در اینجا هستی؟گفت«ثلاث لیال سویا-سه شب تمام»گفتم گویا غذائی‏ نداری بخوری؟گفت«هو یطعمنی و لیسقبن-او بمن آب و نان میدهد» گفتم من غذا دارم اگر میل داری بیا بخور گفت«ثم اتمو الصیام الی اللیل-روزه را تا شب ادامه دهید»گفتم حالا که ماه رمضان نیست؟گفت«

و من‏ تطوع خیرا فان اللّه شاکر علیم.

هرکس کار خیر انجام دهد مورد لطف خدا است»گفتم افطار کردن در سفر مجاز است گفت«

و ان تصوموا خیر لکم‏ ان کنتم تعلمون

-اگر بدانید روزه گرفتم برای شما بهتر است»گفتم چرا مثل‏ من حرف نمیزنی؟گفت«ما یلفظ الا لدیه رقیب عتید-هیچ چیز گفته نمیشود مگر اینکه ثبت و ضبط میگردد»گفتم از کدام خانواده هستی؟گفت«

و لا تقف‏ ما لیس لک به عل ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا.

در پی چیزیکه علم نداری مرو بدرستیکه چشم و گوش و دل همه اینها پرسیده میشوند» گفتم اشتباه کردم به‏بخشید،گفت«

لا تثریب علیکم الیم یغفر اللّه لکم-

هیچ سرزنشی امروز بر شما نیست خدا شما را می‏آمرزد»گفتم ممکن‏ استکه بشتر من سوار شوی و زودتر بقافله برسی.گفت«

و ما تفعلو من خیر یعلمه اللّه

هر کار خوب بکنید خدا میداند»سپس شتر را خوباندم‏ گفتم سوار شو،گفت«

قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم

-بگو بمؤمنین‏ که چشمان خود را به‏بندند»چشمانم را بستم گفتم سوار شو!وقتی که‏ خواست سوار شود شتر فریاد کشید و جامه ویرا پاره کرد گفت

و ما اصابکم من مصیبته فیماکسبت ایدیکم

-هرچه بسرتان میآید بدست‏ خودتان است»گفتم صبر کن سر و دستش را به‏بندم گفت«ففهمناها سلیمان‏ بسلیمان آن را فهماندیم»دست شتر را بستم گفتم حالا سوار شو!وقتی‏ که سوار شد گفت«

سبحان الذی سخر لنا هذا ما کناله مقرنین و انا الی‏ ربنالمنقلبون-

پاک است آن کسی که این را آرام کرد برای ما در صورتی‏ که ما راننده نبودیم و ما بسوی پروردگار خود بازگشت شده‏ایم»زمام‏ شتر را گرفتم وبسرعت شروع برفتن نموده و فریاد میکشیدم گفت«و اقصد فی مشبک واغضض من صوتک-در راه رفتن و آواز خواندن میانه‏روی را نگهدار»سپس آهسته،آهسته رفته با شعر زمزمه میکردم گفتم«

فاقرا و اما تیسر من القرآن

-هرچه میتوانید قرآن بخوانید»گفتم از نصایح شما متشکرم‏ گفت«

و ما یذکر الا اولو الادب

-جز خردمندان کسی متذکر نمیشود» پس از اینکه کمی راه پیمودم سؤال کردم آیا شوهر داری؟گفت«

یا ایها- الذین آمنو الا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسئوکم

-ای مومنین از چیزهائی پرسش نکنید که اگر معلوم شود بضرر شما تمام بشود!»

بنابراین ساکت ماندم دیگر چیزی نگفتم تا اینکه بکاروان رسیدیم‏ گفتم در میان این کاروان کسی را دارید؟گفت«

المال و البنون زینة الحیوة الدنیا

-مال و اولاد زینت زندگی دنیا است»فهمیدم که فرزندانی دارد گفتم کار فرزندان شما در این راه چیست؟گفت«هو علامات و با النجم‏ هم مهتدون-به نشان‏ها و ستاره‏گان راه می‏یابند»دانستم که آنها راه- نمای کاروان هستند،پس از اینکه بچاردها و خیمه‏ها نزدیک شدیم گفتم از تو کسی در این خیمه‏ها هست؟گفت«

و اتخذ اللّه ابراهیم خلیلا و کلم اللّه موسی تکلیما،یا یحی خذا الکتاب بقوه

خداوند ابراهیم را دوست خود و موسی‏ را همزبان خویش قرار داد،ای یحی با تمام قوا کتاب را بگیر.»من صدا زدم که:ای موسی،ای ابراهیم،ای یحی!دیدم فورا جوانان نیرومند و زیبائی پیش آمده و بخدمت آن زن نشستند،بایشان گفت«فابعثوا احدکم‏ بورقکم هذه الی المدینه فلینظر ایها از کی طعاما فلیاتکم برزق منه- یکی از آن جوانان را با این پول بشهر بفرستید که با دقت غذای پاکیزه برای‏ شماتهیه نماید»یکی از آن جوانان رفت و غذا تهیه نموده و آورد و در پیش وی گذاتش،زن گفت

کلوا و اشربو هنیئا بمااسلفتم فی الایام الخالیه

بخورید و بیاشامید،گوارا باد در مقابل آنچه را که در روزهای گذشته‏ انجام داده‏اید.»من بآن جوانها گفتم که غذای شما بر من حرام است و دست‏ بآن دراز نخواهم کرد تا اینکه از وضع این زن مرا آگاه سازید گفتند این‏ مادر ماست که قریب بچهل سال است با قرآن حرف میزند تا مبادا سخن‏ بیهوده‏ای بگوید و مورد بی‏مهری خدا واقع شود؟تعجب کرده گفتم آری این‏ فضل خدائی است که بهرکس بخواهد می‏بخشد و بسیار فضل بزرگی است